

اسلام جهانی و راه‌های گسترش آن از منظر قرآن

یحیی صباغچی*

چکیده

بر خلاف بسیاری از ادیان، خداوند در قرآن کریم، دین اسلام را دینی جهانی و فراگیر معرفی می‌کند و وعده غلبه آن بر ادیان دیگر را می‌دهد. به جهت گسترش این دین، مسلمانان به تبلیغ و نشر آن تشویق شده‌اند. این موضوع زیربنای دیدگاه برخی فقها و مفسران قرار گرفته است تا آیات جهاد و قتال را بر جهاد ابتدایی، با هدف نشر دین، تطبیق دهند. این مقاله می‌کوشد در ابتدا چند اصل نظری را، که از محکمت قرآن هستند، به عنوان چارچوبی قرآنی برای برداشت درست از آیات جهاد و قتال تبیین کند. بر اساس ملاحظه این اصول معلوم می‌شود که آیات متعددی در قرآن کریم با گسترش دین و دعوت از راه قتال مخالفت دارند و در نتیجه، آیات جهاد فقط ناظر به «دفاع» هستند. بررسی مستقیم آیات جهاد، که در انتهای مقاله صورت گرفته است، همین مطلب را نشان می‌دهد.

کلیدواژه‌ها

اسلام جهانی، جهاد، آزادی عقیده.

* دانشجوی دکتری کلام، دانشگاه قم.

طرح مسأله

یکی از تقسیم‌بندی‌های ادیان، تقسیم آنها به جهانی و غیرجهانی است. بنا بر توصیفات قرآن، دین اکثر انبیا در زمرهٔ ادیان غیرجهانی شمرده می‌شود، حتی دین انبیای اولوالعزمی چون نوح (نوح: ۱)، موسی (صف: ۵) و عیسی (صف: ۶). دین زرتشت نیز از همین قبیل است. در مقابل، دین اسلام در این تقسیم‌بندی، در دستهٔ دوم می‌گنجد و رسالت خویش را جهانی معرفی می‌کند، یعنی مخاطب خود را همهٔ مردم می‌داند: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً؛ بگو ای مردم، من پیامبر خدا به سوی همه شما هستم» (اعراف: ۱۵۸). ضمن اینکه خود را دین خاتم و پیامبرش را پیامبر خاتم معرفی می‌کند (احزاب: ۴۰). طبیعتاً دینی که سخن و رسالت جهانی داشته باشد، نیاز به تبلیغ و ترویج فراوان دارد و گسترش آن نمی‌تواند فقط بر عهدهٔ افراد معدودی قرار بگیرد، بلکه نیاز به تلاش فراوان به دست انسان‌های بسیار، در طی دوران‌های مختلف دارد. بر همین اساس، یکی از تعالیم دین اسلام، تشویق عموم مسلمانان به تلاش برای گسترش این دین است و اجر عظیمی هم بر این تلاش وعده داده شده است.

وعدۀ الهی بر غلبۀ اسلام

خداوند متعال در قرآن کریم، درباره رسول خاتم و دین او می‌گوید نه تنها با تعرض و مقابلهٔ بدخواهان خاموش نمی‌شود، بلکه نور الهی به دست خداوند تمام خواهد شد. بنابراین، مسلمانان نباید نگران خاموش شدن این چراغ هدایت باشند (توبه: ۳۲). افزون بر این، خداوند متعال بیان می‌دارد که اصلاً غایت ارسال این رسول و این دین، غلبهٔ آن بر همهٔ ادیان است و لذا قطعاً این دین بر همهٔ ادیان غالب خواهد شد (توبه: ۳۳). بنابراین، آنچه از دیدگاه الهی مطلوب شمرده می‌شود، گسترش دین اسلام تا حدی است که سراسر عالم را در بر بگیرد و هیچ دینی بر آن غلبه نداشته باشد.

وظیفۀ مسلمانان در قبال جهانی‌سازی اسلام

این دیدگاه نظری، در خصوص غایت فرستادن دین اسلام از منظر الهی، در کنار تشویق‌های مکرر به تلاش برای گسترش دین، برداشت‌های مختلفی را دربارهٔ وظیفۀ مسلمانان در خصوص گسترش دین ایجاد کرده و به این پرسش منجر شده است که راه‌های مطلوب قرآن برای گسترش دین کدام‌اند و مسلمانان چه تلاشی را باید در این راه انجام دهند و این تلاش‌ها باید ملتزم به چه چارچوب‌ها و قواعدی باشد.

یکی از دیدگاه‌های رایج در این خصوص، این منظر برخی مفسران و فقیهان است که معتقدند بر اساس آیات اخیر، دربارهٔ غلبهٔ اسلام بر تمام دین‌ها، مسلمانان موظف‌اند در راه

گسترش دین اسلام در سراسر دنیا بکوشند و این ندای الهی را به گوش همگان برسانند تا غلبه دین اسلام بر سایر ادیان تحقق یابد. طبعاً در این مسیر، مقاومت‌هایی نیز به دست پیروان برخی ادیان دیگر صورت خواهد پذیرفت و در مواجهه با این مقاومت‌ها و در ارتباط با انجام دادن رسالت الهی گسترش دین، چاره‌ای جز تقابل و برخورد قهرآمیز وجود ندارد. لذا بر عهده مسلمانان است که در راه گسترش دین، حتی از راه جهاد و قتال نیز وارد شوند. محمدحسین طباطبایی در تفسیر آیات ۳۲ و ۳۳ سوره توبه چنین می‌گوید:

این دو آیه مؤمنین را تحریض بر قتال با اهل کتاب کرده، و اشاره‌ای که به وجوب و ضرورت این قتال نموده بر کسی پوشیده نیست، برای اینکه این دو آیه دلالت دارند بر اینکه خدای تعالی خواسته است دین اسلام در عالم بشریت انتشار یابد، و معلوم است که چنین امری به سعی و مجاهده نیازمند است، و چون اهل کتاب سد راه پیشرفت اسلام شده و می‌خواستند با دهن‌های خود این نور را خاموش کنند، لذا هیچ چاره‌ای جز قتال با آنان نبود، مخالفین با خواسته خدا یا باید از بین بروند، و یا زیر دست حکومت مسلمین باشند و جزیه دهند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۴۷/۹).

همین دیدگاه، در میان کثیری از فقها نیز پذیرفته شده و بر اساس آن، حکم به وجوب یا جواز جهاد ابتدایی داده‌اند. حکم به جواز یا وجوب جهاد ابتدایی با هدف گسترش دین اسلام، در طی تاریخ اسلام، خصوصاً در دوران فتوحات اسلامی مستمسک کثیری از عالمان و عامه مسلمانان و مشوق ایشان در فتح سرزمین‌های جدید بوده، هدف مقدسی را برای مسلمانان در مبادرت به جهاد ابتدایی تصویر کرده است. طبیعتاً جهاد و جنگ، حتی اگر به انگیزه مقدسی چون نشر دین صورت بگیرد، خالی از خون‌ریزی و کشتار نخواهد بود و در نقطه مقابل صلح و هم‌زیستی واقع خواهد شد. پرسشی که در اینجا لازم است بررسی شود، این است که آیا دین اسلام برای گسترش خود به مسلمانان اجازه می‌دهد حتی از ابزار جنگ و جهاد هم استفاده کنند یا خیر. این مقاله درصدد بررسی این موضوع، از منظر قرآن است. این بررسی نیاز به مقدماتی دارد:

انواع جهاد

«جهاد»، در لغت، به معنای «تلاش و کوشش» است و شامل تلاش نظامی نیز می‌شود. وجوب اصل جهاد در نگاه فقها، امری مورد اجماع است و اختلافی در این جهت در میان ایشان دیده نمی‌شود. در عین حال، تقسیمات و فروعی در بحث جهاد مطرح است، که دیدگاه‌های مختلفی در قبال آنها ارائه شده و مستندات آنها نیز مورد نقض و ابرام قرار گرفته است. عالمان دینی، جهاد نظامی را به دو نوع تقسیم کرده‌اند: جهاد دفاعی و جهاد ابتدایی. جهاد

دفاعی، عبارت است از عملیات نظامی برای دفاع از خود و دیگران در برابر ظلم و تجاوز یک دشمن. در جهاد دفاعی، شروع جنگ از طرف گروه متجاوز است. این نوع جهاد را دین پایه‌گذاری نکرده است، بلکه عقل عموم انسان‌ها حکم می‌کند که باید در برابر متجاوز و دشمن از خود و دیگران دفاع کرد. دین اسلام هم این نوع جهاد را تجویز و تأیید کرده و آن را عملی عبادی شمرده است.

جهاد ابتدایی در مقابل یک تجاوز صورت نمی‌گیرد، بلکه جهادی است که دینداران آغاز می‌کنند تا به تحقق برخی اهداف دینی بینجامد. برخی از عالمان دینی، هدف از شروع جنگ (جهاد ابتدایی) را گسترش اسلام در میان مردم معرفی کرده‌اند و برخی هم ایجاد حکومت اسلامی برای از میان بردن کفر و شرک.

معنای اصطلاحی جهاد و قتال

معنای اصلی «جهاد» و «قتال»، در دیدگاه اکثر فقها، عموماً ناظر به جهاد ابتدایی است و کاربرد این دو لفظ در معنای «دفاع»، خارج از کاربرد مرسوم غالب فقهاست. به همین جهت حکم «جهاد» به عنوان یک فرض، مشروط به شروطی برای فعلیت یافتن وجوب است، در حالی که «دفاع» از منظر فقها مشروط به آن شروط نیست و حالت یک استثنا را دارد:

و کسی که جهاد بر او واجب است، تنها تحت شرایطی بر او واجب است ... مگر اینکه دشمن چنان به سوی مسلمانان بیاید که بیم از دست رفتن و نابودی کیان اسلام یا گروهی از مسلمانان برود، که در این صورت نیز جهاد و دفاع در برابر آنها واجب است (طوسی، ۱۴۰۰: ۲۹۰).

ابوالقاسم خویی، در بیان مفهوم «جهاد» چنین می‌گوید: «جهاد برگرفته از جهد- به فتح- است، به معنای سختی و رنج، و جهد- به ضم- به معنای تاب و توان است و مقصود از آن در اینجا، جنگ به منظور برافراشتن شعار اسلام و بر پا داشتن شعار ایمان است» (خویی، ۱۴۱۰: ۳۶۰/۱). بنابراین، مفهوم اصلی جهاد از دیدگاه برخی فقها بر جهاد ابتدایی دلالت می‌کند، هرچند همین اصطلاح را برای جهاد دفاعی هم می‌توان به کار برد.

شکی نیست که وجه اصلی آن، شروع جنگ با کافران بر سر اسلام است، که این آیه نیز برای آن نازل شده است: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ»؛ و جنگ با کافرانی که بر مسلمانان هجوم می‌آورند نیز به آن ملحق می‌شود، اگرچه در این صورت، دفاع خواهد بود (نجفی، ۱۴۰۴: ۴/۵-۲۱ و نیز نک: حلی، ابن ادریس، ۱۴۱۰: ۴/۲؛ راوندی، ۱۴۰۵: ۳۲۸/۱).

دلایل قرآنی جهاد ابتدایی از منظر قائلان آن

در قرآن کریم، آیات متعددی درباره جنگ، قتال و جهاد وجود دارد. از دیدگاه کسانی که

آیات قرآن را دلیل تجویز جهاد ابتدایی دانسته‌اند، این آیات از مسلمانان می‌خواهد که با کفر و شرک بجنگند و اسلام را بر همه جا حاکم کنند و ندای اسلام را به گوش همگان برسانند. به تعبیر دقیق‌تر، مجوز جهاد ابتدایی در نگاه این گروه از فقها و مفسران، عبارت است از اهدافی مقدس، که از مجموعه آیات قرآن استخراج می‌شوند. میان مفسران و فقها، اجماع مرکبی وجود دارد بر این موضوع که، اهداف دنیایی از قبیل کشورگشایی و کسب غنیمت، هرگز نمی‌تواند دلیلی برای تجویز جهاد ابتدایی باشد و تنها اهداف مقدس است که آن را مجاز می‌کند. از این منظر، اهدافی از قبیل تبلیغ اسلام، حاکمیت اسلام، رفع موانع تبلیغ و از میان بردن شرک، به عنوان اهداف جهاد ابتدایی تعریف می‌شوند (جصاص، ۱۴۰۵: ۱۶۹/۲؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۶۷/۲).

بر اساس این برداشت از معنای «قتال» و «جهاد»، آیات متعددی از قرآن به عنوان ادله وجوب جهاد ابتدایی مطرح شده است، از جمله این دو آیه: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ؛ بِرِ شِمَا كَارِزَارٍ وَاجِبٌ شَدَه اَسْت، در حالی که برای شما ناگوار است» (بقره: ۲۱۶)؛ «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ؛ مُشْرَكَان رَا هَر كَجَا يَافْتِيد بَكْشِيد» (توبه: ۵؛ نساء: ۸۹).

در واقع عموم آیاتی که به مسلمانان دستور می‌دهد در برابر مشرکان و کافران مقاتله و مجاهده کنند، بر اساس معنایی که ذکر شد، مسلمانان را به جهاد ابتدایی دعوت می‌کند (از جمله: توبه: ۲۹؛ توبه: ۱۲۳؛ نساء: ۷۴؛ انفال: ۶۵؛ توبه: ۷۳ و ۳۶؛ تحریم: ۹). البته در شمول «قتال» و «جهاد»، بر «دفاع» تردیدی نیست و در نتیجه، تشویق‌های قرآن کریم علاوه بر جهاد ابتدایی، شامل جهاد دفاعی هم می‌شود (برای مطالعه بیشتر نک: طوسی، ۱۳۸۷: ۲/۲؛ حلی، ۱۴۱۲: ۷/۱۴، ۱۰، ۲۸، ۵۷، ۶۱؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۲۱/۴؛ عراقی، ۱۴۱۴: ۳۱۷/۴؛ تمیمی مغربی، ۱۳۸۵: ۳۳۹/۱؛ سبزواری، ۱۴۱۳: ۸۱/۱۵؛ ابن‌زهره، ۱۴۱۷: ۲۰۲؛ خویی، ۱۴۱۰: ۳۶۰/۱؛ طوسی، ۱۴۰۷: ۵۲۰/۵؛ حلی، ابن‌ادریس، ۱۴۱۰: ۶/۲؛ حلی، ۱۴۱۳: ۴۸۴/۱؛ طوسی، ۱۴۰۷: ۵۱۹/۵).

جهاد علیه چه کسانی؟

به تبع حکم به جواز یا وجوب جهاد ابتدایی، این پرسش مطرح می‌شود که این جهاد ابتدایی باید علیه چه کسانی باشد و با چه شرایطی. از آنجایی که قائلان به جهاد ابتدایی، اشتراک نظر فراوانی در این بخش دارند، تنها به بیان نتیجه این بحث اکتفا می‌کنیم. در دیدگاه قائلان به وجوب جهاد ابتدایی، جهاد باید علیه مشرکان و کافران صورت بگیرد. به علاوه، جهاد علیه مسلمانانی که سرکشی و طغیان می‌کنند، نیز واجب است (حلی، ۱۴۱۲: ۱۴/۷).

دو گروه اول - یعنی کافران - به دو دسته اهل کتاب و غیر اهل کتاب تقسیم می‌شوند. برخی به دسته سومی هم اشاره کرده‌اند؛ کسانی که شبهه اهل کتاب بودن درباره آنها وجود دارد، و البته این گروه را در حکم اهل کتاب قرار داده‌اند. مسلمانان بر اساس حکم جهاد، در قبال هر یک

از این دسته‌ها، وظیفه مجزایی دارند:

الف. کافران غیر کتابی؛ مسلمانان موظف‌اند طبق حکم جهاد ابتدایی، به سوی این مردمان بروند و ابتدا آنها را دعوت به اسلام کنند. اگر اسلام را پذیرفتند، تکلیفی بر عهده مسلمانان باقی نمی‌ماند. اما اگر اسلام را نپذیرفتند، مسلمانان باید با آنها بجنگند و آنها را بکشند. این گروه در لسان فقها به «کفار حربی» شناخته می‌شوند (حلی، ۱۴۱۳: ۴۸۰/۱؛ ابن‌ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۲۰۲). حلی درباره این حکم ادعای اجماع را نیز مطرح می‌کند (حلی، ۱۴۱۲: ۶۳/۱۴).

ب. کفار کتابی؛ مسلمانان بر طبق حکم جهاد ابتدایی موظف‌اند به سراغ اهل کتاب بروند و آنها را میان سه راه مخیر کنند: پذیرش اسلام، پرداخت جزیه در ضمن باقی ماندن بر دین خود، و قتل (همان؛ طوسی، ۱۴۰۰: ۲۹۱-۲۹۲).

سیره پیامبر و امامان معصوم

برخی از مورخان و عالمان دینی معتقدند، از منظر تاریخی، تعدادی از جنگ‌های پیامبر اسلام از نوع جهاد ابتدایی و با اهدافی مقدس، از قبیل آنچه پیش‌تر بیان شد، بوده است. از آنجایی که این مقاله درصدد بررسی موضوع خود از منظر قرآن است و همچنین، بررسی تاریخی این موضوع در حوصله یک یا چند مقاله نمی‌گنجد، از ورود به آن در اینجا اجتناب کرده، صرفاً به نتیجه‌ای که از این بررسی حاصل می‌شود، اشاره می‌کنیم. از بررسی این جنگ‌ها می‌توان به این نتیجه رسید که پیامبر اسلام هیچ‌گاه به مسلمانان اجازه نداد جنگی را علیه دیگران آغاز کنند و اهدافی همچون گسترش اسلام را هرگز توجیهی برای جنگ و خون‌ریزی قرار نداد. باید توجه داشت که در خو و طبع قبایل عرب، از دیرباز، جنگ و خون‌ریزی جای گرفته بود و این تازه مسلمانان طبیعتاً تمایل کافی برای برپا کردن جنگ داشتند، مخصوصاً پس از آنکه قدرت متمرکزی را در شهر مدینه به دست آوردند. با این حال، هرگز اجازه شروع جنگ را از پیامبر دریافت نکردند. قراردادهای صلح متعددی که پیامبر اسلام با غیرمسلمانان - اعم از اهل کتاب و غیر اهل کتاب - داشتند، گواه این مطلب است. جنگ‌های دوران پیامبر همگی ناشی از تهاجم گروهی متخاصم یا عهدشکنی گروهی معاهد بود که روابط صلح‌آمیز با مسلمانان را زیر پا گذاشته بودند (برای مطالعه بیشتر نک.: اداک، ۱۳۸۹؛ نبوی، ۱۳۸۹؛ صادقی، ۱۳۸۵).

برخی گفته‌اند سکوت حضرت علی (ع) در برابر فتوحات دوران خلفا، نشان از تأیید دارد، اما این حرف تام نیست، چون سکوتی می‌تواند حاکی از تأیید باشد که شرایط مخالفت هم در آنجا وجود داشته باشد.

بررسی آیات تشویق به جهاد در قرآن

برای بررسی جایگاه جنگ و جهاد در قرآن، لازم است ابتدا به یک بحث روشی توجه کنیم.

تأثیر دیدگاه‌های نظری بر برداشت‌های فقهی

اگرچه احکام فقهی ناظر به موضوع رفتار بیرونی مکلف است، اما طبیعتاً این احکام شرعی - خصوصاً در باب احکام ناظر به اجتماع - ریشه در نگرش‌ها و باورهای دین دارد. به تعبیر دیگر، هر حکم بیرونی و ظاهری، از یک مجموعه نگرش‌های نظری نشئت گرفته است یا با چنین مجموعه‌ای مرتبط است؛ یعنی اصولی نظری را می‌توان یافت که کلیاتی را درباره آن حکم عملی به دست می‌دهند. در پژوهش‌های فقهی، فهم درست بسیاری از فروع فقهی و برداشت صحیح از روایات، در موارد متعددی منوط به آگاهی از دیدگاه و بینش دین اسلام در نگاه معارفی و کلامی است و بدون برخورداری از چنین زیربنایی نمی‌توان تلاش خود را برای فهم حکم دین کامل دانست.

معمولاً در بخش‌بندی دین، به سه بخش عمده اشاره می‌شود؛ اعتقادات، اخلاق و احکام. یکی از روش‌های مألوف در بررسی‌های دینی، آن است که در بسیاری موارد، این سه بخش کاملاً از هم جدا شمرده می‌شوند و ارتباط روشنی بین آنها در نظر گرفته نمی‌شود. به این معنا که، هر بخش هم مسائل خاص خودش را دارد و هم روش خاص خود را. بنابراین، اگر بررسی مسئله‌ای فقهی مطرح باشد، کلام، در این بررسی جایگاهی ندارد، کمالینکه اخلاق هم کاربردی پیدا نمی‌کند. به همین ترتیب، اگر بنا، بر بررسی یک مسئله کلامی باشد، فقه یا فلسفه یا عرفان در این بررسی دخالت داده نمی‌شوند، در حالی که دین، حقیقتی واحد دارد و تقسیم‌بندی مطالب آن به چند بخش، یک تقسیم اعتباری برای سهولت آشنایی با دین است و نه یک تقسیم حقیقی. یعنی تجزیه دین به بخش‌های مستقل از هم، میسر نیست و بر اساس این تقسیم‌بندی‌ها نمی‌توان گفت که وقتی مسئله‌ای تحت عنوان مسئله «فقهی» مطرح شد، دیگر نمی‌توان از کلام و عقاید درباره آن چیزی به دست آورد، یا اینکه نمی‌توان از آموزه‌های اخلاقی برای استخراج دقیق‌تر حکم فقهی آن مدد جست. نمونه‌های متعددی از مسائل فقهی وجود دارد که به جهت تفاوت دیدگاه‌های کلامی فقها، احکام متفاوتی درباره آن مسائل صادر شده است. اختلاف آرا در باب طهارت یا نجاست و قائلان به «وحدت وجود»، از مصادیق بارز تأثیر نگرش اعتقادی بر حکم فقهی است.

در بسیاری از احکام فردی، چه بسا نتوان ارتباط مستقیمی میان اعتقادات نظری و احکام عملی یافت، اما در مسائل اجتماعی این‌گونه نیست و نوع نگرش و باور انسان‌ها در بخش اعتقادات، بر نوع دریافتی که از ادله اجتهادی و فقهی دارند، اثرگذار است. مسائل اعتقادی، می‌تواند چارچوبی کلی را به فقیه، برای محصور کردن احکام جزئی در درون خود، عرضه و برای او معلوم کند که اگر برداشت او از ادله فقهی، منتج به حکمی فراتر از این چارچوب مسلم اعتقادی می‌شود، در آن برداشت فقهی یا در اصل آن دلیل فقهی، تجدید نظر کند، در حالی که

توجه نکردن به مسائل اعتقادی مرتبط با برخی موضوعات فقهی، منجر به ندیدن این چارچوب‌های کلی می‌شود.

ایجاد این دیدگاه [کلی]، پیش از آنکه پژوهش‌گر یا فقیه به بررسی جزئیات بپردازد، امری ضروری است. هرچند متأسفانه فقه ما بر این کار عادت ندارد و به همین دلیل، فقیه پیش از آنکه برای کشف یک دیدگاه کلی کار کند - دیدگاهی با چارچوب کامل که همه جزئیات در اندرون و تحت آن سامان یابند - به بررسی مسائل جزئی می‌پردازد و به همین دلیل، فتواها بسیار پراکنده است، به گونه‌ای که هیچ پیوندی میان آنها وجود ندارد و استثنایها و تخصیص‌های فراوانی به چشم می‌خورد (الخشن، ۱۳۹۱: ۹۷).

بر همین اساس، لازم است مقدم بر بررسی آیات جهاد و قتال، به چند اصل نظری قرآنی توجه شود.

تبیین چند اصل نظری

۱. اجبار در پذیرش دین راه ندارد

یکی از اصول مهم قرآن این است که، ایمان و عقیده اجباربردار نیست. یعنی ماهیت عقیده و ایمان به گونه‌ای است که هرگز با فشار و اکراه حاصل نمی‌شود و هر کسی خودش باید ایمان و عقیده‌اش را انتخاب کند. قرآن بیان می‌کند که: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرِّشْدُ مِنَ الْغَيِّ؛ در دین هیچ اجباری نیست؛ و راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است» (بقره: ۲۵۵).

این آیه تنها درصدد بیان حکمی تشریعی نیست، بلکه اصلی تکوینی را در عالم بیان می‌دارد، که بر اساس آن، عقیده و باور را نمی‌شود اجبار کرد؛ چراکه اجبار از سنخ عمل بیرونی است و عقیده از سنخ عمل درونی، و عمل درونی تنها با میل و خواست شخص صورت خواهد گرفت. لذا عقیده و باور، هرگز اجباربردار نیست. بر همین اساس، واضح است که تشریع حکم اجبار و اکراه بر عقیده هم امری پوچ و عبث خواهد بود، چون کاری است نشدنی. لذا قرآن هرگز اکراه در عقیده را تجویز نمی‌کند.

بر همین اساس، خداوند به پیامبر خود دستور می‌دهد که بیش از اندازه بر ایمان آوردن مردم نکوشد، چون نمی‌توان مردم را به اصرار زیاد مؤمن کرد: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَن فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ؛ و اگر پروردگار تو می‌خواست، قطعاً هر که در زمین است همه آنها یکسر ایمان می‌آوردند. پس آیا تو مردم را ناگزیر می‌کنی که بگروند؟» (یونس: ۹۹).

امام رضا (ع) در پاسخ به پرسش مأمون، درباره آیه اخیر، بر این الزام نکردن مردم به ایمان تأکید می‌کنند (ابن بابویه، ۱۳۹۸: ۳۴۲).

اگر ایمان، بنا به اکراه و اجبار بود، خداوند می‌توانست بهتر آن را انجام دهد و انسان‌ها را نه از راه اجبار بیرون، که از راه الزام درونی به سوی ایمان بکشاند و همه مردم را مؤمن کند، اما بنای عالم خلقت بر آن است که انسان‌ها بدون هر گونه الزامی، حتی الزام درونی، بتوانند راه خود را برگزینند: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ * إِنَّ نَشْرَأُ نُنَزِّلُ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ؛ شاید تو از اینکه [مشرکان] ایمان نمی‌آورند، جان خود را تباه سازی. اگر بخواهیم، معجزه‌ای از آسمان بر آنان فرود می‌آوریم، تا در برابر آن، گردن‌هایشان خاضع گردد» (شعراء: ۳-۴).

خداوند متعال، اساس این عالم را بر نشان دادن راه خیر و نیز راه شر به انسان‌ها قرار داده است تا آنها این راه‌ها را بشناسند. آنگاه، انتخاب بین این دو راه را بر عهده انسان‌ها قرار داده است، یعنی هم به انسان‌ها اختیار در گزیدن راه را داده است و هم شناخت لازم را برای انتخاب درست. قرآن کریم در مجموعه‌ای از آیات خود بر این مطلب تأکید می‌کند که خداوند، هم خوبی‌ها را به انسان‌ها نمایانده است و هم بدی‌ها را. از جمله آنکه فرمود: «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ؛ و هر دو راه [خیر و شر] را بدو نمودیم» (بلد: ۱۰).

با داشتن چنین شناختی، مسیری که خدا برای زندگی انسان‌ها در این دنیا قرار داده، مسیر اختیار و انتخاب درباره طریق حق یا باطل است. حق، همان راه ایمان است و باطل، همان راه کفر: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ؛ و بگو: حق از پروردگارتان [رسیده] است. پس هر که بخواهد بگردد و هر که بخواهد انکار کند» (کهف: ۲۹).

۲. موظف بودن پیامبر به بشارت و انذار، و نه بیشتر

قرآن کریم وظیفه پیامبر را فقط رساندن و ابلاغ پیام الهی به مردم می‌داند و با بیان‌های مختلف بر این مطلب تأکید کرده است. در ده آیه از قرآن کریم، تنها وظیفه پیامبر اسلام، بلکه همه رسولان الهی، رساندن هدایت و تعلیمات الهی بیان شده است: «فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (نحل: ۳۵). پیامبر از منظر قرآن، صرفاً یادآوری‌کننده است و هیچ سیطره و تسلطی برای اجبار عقیده صحیح خود بر مردم ندارد: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ * لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ؛ پس تذکر ده که تو تنها تذکردهنده‌ای. بر آنان تسلطی نداری» (غاشیه: ۲۱-۲۲).

لذا آنان که پس از شنیدن دعوت پیامبر به راه حق، راه باطل را برمی‌گزینند، خداست که مراقبشان است و پیامبر در قبال انتخاب نادرست آنها، وظیفه‌ای بیش از ابلاغ و انذار ندارد: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ؛ و کسانی که به جای او دوستانی برای خود گرفته‌اند، خدا بر ایشان نگهبان است و تو بر آنان گمارده نیستی» (شوری: ۶). صلاح و رشد انسان‌ها، که قطعاً مطلوب خداوند و بلکه از اهداف ارسال رسل از جانب اوست، آنگاه تحقق می‌یابد که انسان‌ها خودشان در راه آن، حرکت و کوشش کنند و بدان دست یابند.

حرکت انسان‌ها وقتی ارزشمند است که اختیاری باشد، نه اجباری. به همین جهت است که تشویق پیامبر اسلام برای تلاش در راه خدا، خطاب به یکایک انسان‌هاست و نه فقط سردمداران و گردانندگان جامعه: «قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِيَ وَفَرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ؛ بگو من فقط به شما یک اندرز می‌دهم که: دو دو و به تنهایی برای خدا به پا خیزید، سپس بیندیشید که رفیق شما هیچ‌گونه دیوانگی ندارد. او شما را از عذاب سختی که در پیش است جز هشداردهنده‌ای [بیش] نیست» (سبأ: ۴۶).

در این موعظه، قرآن کریم، پیامبر اکرم را فقط و فقط انذاردهنده معرفی می‌کند، نه کسی که دست به اجبار و اکراه می‌زند. به تعبیر دیگر، بنا بر آیات قرآن کریم، آنچه بر دوش پیامبر است، ابلاغ حقیقت است و آنچه به عهده خداست، حسابرسی انسان‌ها: «وَإِنْ مَا نُرِيَّتْكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتُوفِّيَّتْكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَغَلِيظَ الْحِسَابِ؛ و اگر پاره‌ای از آنچه را که به آنان وعده می‌دهیم به تو بنمایانیم، یا تو را بمیرانیم، جز این نیست که بر تو رساندن [پیام] است و بر ما حساب [آنان]» (رعد: ۴۰).

اساساً ماهیت راه هدایت، به گونه‌ای است که در آن، خود انسان‌ها باید طی‌کننده آن باشند. لذا خداوند متعال هم، در دنیا، کاری را جز رساندن و نشان دادن راه هدایت به انسان‌ها بر عهده خود نمی‌داند (یس: ۱۷). پس از این ابلاغ و ارائه، انتخاب و اختیار در قاموس الهی فقط به عهده فرد فرد انسان‌هاست و هر کسی خودش باید طریق سعادت یا شقاوت را برگزیند.

۳. تأکید بر فهم و تحذیر از پیروی جاهلانه

یکی دیگر از محکمت‌های قرآنی، تأکید بلیغ بر پیروی از علم و پرهیز از تقلید کورکورانه است. در آیات متعددی، به تفکر توصیه شده است و از انسان‌ها خواسته شده که چشم بگشایند و حقایق عالم هستی را به درستی بفهمند و در برابر این حقایق کور و کر نباشند: «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ؛ آیا در خودشان به تفکر نپرداخته‌اند؟ خداوند، آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، جز به حق و تا هنگامی معین، نیافریده است، و [با این همه] بسیاری از مردم لقای پروردگارشان را سخت منکرند» (روم: ۸).

اهل تفکر، در نگاه قرآن، تمجید شده‌اند و این ویژگی آنها در کنار ویژگی ذکر و یاد خدا بیان شده است (آل عمران: ۱۹۱). همچنین، در آیاتی، به این موضوع اشاره شده است که برخی از نشانه‌ها و مثال‌های خداوند را اهل تفکر درمی‌یابند. لذا انسان‌ها باید اهل تفکر و تعقل باشند تا بتوانند به آیات الهی پی ببرند (نحل: ۱۱).

در نقطه مقابل، قرآن به مذمت کسانی می‌پردازد که اهل تعقل و تفکر نیستند. از جمله درباره تعصب‌ورزی اقوام سلف به پیروی از عقاید آباء خود، قرآن کریم چنین خرده می‌گیرد: «وَإِذَا

قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَتَّبِعُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ؛ و چون به آنان گفته شود، از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، می‌گویند، نه، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم. آیا هرچند پدرانشان چیزی را درک نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند [باز هم در خور پیروی هستند؟]» (بقره: ۱۷۰).

اصولاً عقیده، عبارت از باوری است که در جان انسان رسوخ کرده باشد و با قلب و روح آدمی گره خورده باشد. این چنین عقیده‌ای از راه تقلید و تبعیت بدون چون و چرا حاصل نخواهد شد. به همین جهت است که خداوند از انسان‌ها می‌خواهد که در مواجهه با آیات الهی، چشم و گوش خود را باز کنند و آن را بفهمند، و متعبدانه آن را نپذیرند و این وصف را وصف بندگان خود (عبادالرحمان) می‌داند: «وَالَّذِينَ إِذَا دُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا؛ و کسانی‌اند که چون به آیات پروردگارشان تذکر داده شوند، کر و کور روی آن نمی‌افتند» (فرقان: ۷۳). در مقابل، بدترین جنبندگان را کسانی می‌داند که چشم حقیقت‌بین و زبان حقیقت‌گوی خود را بسته‌اند و اهل تعقل و فهم نیستند: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ؛ قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا کران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشند» (انفال: ۲۲).

آیات فراوان دیگری نیز در این باب وجود دارد که نشان می‌دهد، ملاک حقیقی برای ارزش‌گذاری انسان‌ها نزد خدا، میزان فهم و درک آنها از حقایق عالم هستی و میزان تعقل و تفکری است که در آیات الهی کرده‌اند. با درک درست، انسان‌ها سعادتمند خواهند شد و با بستن قلب و چشم و گوش به روی حقایق، به مرتبه‌ای نازل‌تر از حیوانات سقوط خواهند کرد (اعراف: ۱۷۹).

یک معنای تأکید قرآن بر فهم و تعقل آن است که عقیده حقیقی، عقیده‌ای خواهد بود که مبتنی بر پذیرش درونی و بر اساس پشتوانه فکری و منطقی باشد و طبعاً برای تبلیغ و گسترش چنین عقیده‌ای، باید از راه گفت‌وگو و منطق وارد شد و فکر و قلب مخاطب را متقاعد کرد. بنابراین، در مواجهه با عقاید نادرست و باطل، نمی‌توان الزام و اجبار را پیش کشید و کسی را به زور تهدید یا ارعاب، ملزم به پذیرش یک باور کرد. روشی که قرآن برای دعوت به اسلام مطرح می‌کند، در سه قالب تصویر شده است: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛ با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله نمای» (نحل: ۱۲۵).

۴. انتشار حقیقی دین در گرو انتشار «عقاید» دین

مهم‌ترین و زیربنایی‌ترین بخش هر دین، عقاید آن دین است، که عموماً «اصول دین» نامیده می‌شود و اصل دیانت انسان‌ها به آن وابسته است. احکام یک دین - یعنی «فروع دین» -

متفرع بر اصول دین است و وقتی می‌توان فروع را مطرح کرد که اصول مطرح شده باشد و وقتی می‌توان انتظار پای‌بندی انسان‌ها به فروع دین و اجرای احکام دین را داشت که باور به اصول دین را انسان‌ها پذیرفته باشند. تفوق یک دین بر سایر ادیان و گسترش آن در میان انسان‌ها هم وقتی تحقق می‌یابد که باورها و عقاید آن دین در میان مردم پذیرفته شده باشد. در واقع نمی‌توان با تفوق ظاهری از طریق جاری شدن احکام - بدون باور اعتقادی عموم انسان‌ها - و غلبه حکومتی یا نظامی، بدون پذیرش قلبی باورها، تحقق «يُظْهِرُهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» را مطرح کرد.

۵. اصالت صلح در روابط میان انسان‌ها

اصل دیگری که در این موضوع می‌توان از مجموعه آیات قرآن به دست آورد آن است که، از منظر قرآن، صلح بر جنگ برتری دارد و اصل در روابط میان انسان‌ها، زندگی مسالمت‌آمیز و همراه با مداراست. این اصل، هم باید در رابطه مسلمانان با یکدیگر حاکم باشد و هم در رابطه مسلمانان با غیر مسلمانان. قرآن در پنج مرحله انسان‌ها را به صلح دعوت می‌کند:

۱. صلح را برتر و بهتر معرفی می‌کند: «وَالصُّلْحُ خَيْرٌ» (نساء: ۱۲۸)؛

۲. قرآن از مسلمانان می‌خواهد که در رابطه خود با پیروان سایر ادیان الهی، بر مشترکات دست بگذارند و نقاط هم‌فکری را برجسته کنند: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ؛ بگو، ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که، جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد» (آل عمران: ۶۴)؛

۳. قرآن از همه مؤمنان دعوت می‌کند پای در وادی صلح بگذارند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگی به اطاعت و سازش درآیید» (بقره: ۲۰۸)؛

۴. اگر مسلمانان با گروهی مواجه بودند که متعرض مسلمانان نشده، راه صلح را در پیش گرفته‌اند، هیچ اجازه‌ای از طرف خدا برای تعرض به آن گروه ندارند: «فَإِنْ اغْتَرَّوْكُمْ فَلَمْ يِقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا؛ پس اگر از شما کناره‌گیری کردند و با شما نجنگیدند و با شما طرح صلح افکندند، دیگر خدا برای شما راهی برای تجاوز بر آنان قرار نداده است» (نساء: ۹۹)؛

۵. تمایل قرآن به صلح تا بدان حد است که در میانه جنگ، اگر گروه مقابل درخواست صلح کند، حتی در صورتی که متجاوز بوده باشند، مسلمانان باید صلح را بپذیرند و از ادامه جنگ سر

باز زنند. این دستور اوج تمایل قرآن به برقراری صلح را نشان می‌دهد: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛ و اگر به صلح گراییدند، تو نیز بدان گرای و بر خدا توکل نما که او شنوای داناست» (انفال: ۶۱).

پس از درک این اصول، اکنون دوباره به سراغ این پرسش می‌رویم که تشویق قرآن به جهاد چه توجیهی دارد و مدلول آیات جهاد چیست.

بحث لغوی درباره «جهاد» و «قتال»

پیش از این بررسی، توجه به این نکته لازم است که از نظر لغوی، «قتال» و «جهاد» به معنای «مبارزه و تلاش» هستند و هیچ یک، متضمن نوع خاصی از مبارزه نیستند. به بیان روشن‌تر، از نظر لغوی، نمی‌توان معنای این دو واژه را اصالتاً حمل بر جهاد ابتدایی کرد، که در آن شروع جنگ نهفته است، بلکه این دو کلمه به همان میزان بر جنگ و مبارزه ابتدایی دلالت می‌کنند که بر جهاد و جنگ دفاعی؛ و هیچ یک از این دو دلالت، ترجیحی بر دیگری ندارد. راغب اصفهانی در معنای «جهاد» و «مجاهده» می‌گوید: «الْجِهَادُ وَالْمُجَاهَدَةُ: اسْتِفْرَاقُ الْوَسْعِ فِي مَدَافِعِ الْعَدُوِّ، وَالْجِهَادُ ثَلَاثَةٌ أُضْرِبَ: مُجَاهَدَةُ الْعَدُوِّ الظَّاهِرِ وَمُجَاهَدَةُ الشَّيْطَانِ وَمُجَاهَدَةُ النَّفْسِ؛ «جهاد» و «مجاهده» عبارت است از، به کار گرفتن توان در راندن دشمن. جهاد بر سه قسم است؛ جهاد با دشمن بیرونی، جهاد با شیطان و جهاد با نفس» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲۰۸).

ابن اثیر نیز قریب به همین معنا را ذکر می‌کند: «الْجِهَادُ: مُحَارَبَةُ الْكُفَّارِ، وَهُوَ الْمُبَالَغَةُ وَاسْتِفْرَاقُ مَا فِي الْوَسْعِ وَالطَّاقَةِ مِنْ قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ؛ جهاد یعنی، جنگیدن با کفار، که عبارت است از تلاش فراوان و گرد آوردن تمام توان و نیروی گفتاری و عملی» (ابن اثیر، بی‌تا: ۳۱۹/۱).

در نتیجه، از نظر لفظی، ظواهر آیاتی که به مقاتله و جهاد دعوت می‌کنند، هم ممکن است جهاد ابتدایی را در بر بگیرد و هم جهاد دفاعی را، و به نوعی از اجمال در این آیات برخورد می‌کنیم. ادعای انصراف معنای «قتال» یا «جهاد»، به جهاد ابتدایی هم در اینجا معتبر نیست، چرا که این انصراف در زمان صدور ادله - یعنی زمان نزول آیات محل بحث - ثابت شده نیست و این انصراف را تنها می‌توان در لسان برخی فقهای متأخر از عصر معصومان یافت. ادعای اطلاق هم مسموع نیست، چون صدر و ذیل برخی آیات جهاد قراین و قیودی دارد که نشان می‌دهد قائل در مقام بیان امری مطلق نبوده و به اصطلاح اصولی، مقدمات حکمت محقق نشده است.

بنابراین، اگر صرفاً به عباراتی از آیات قتال و جهاد بنگریم، که امر به جهاد کرده‌اند، دچار اجمال در معنا می‌شویم و طبیعتاً برای رفع این اجمال، از آیات و عبارات پس و پیش یا سایر محکّمات قرآنی باید مدد گرفت.

استفاده از اصول نظری در فهم آیات جهاد

اصولی که اخیراً بیان شدند، از جمله همین محکومات هستند. این اصول نشان می‌دهند که خداوند اساس این عالم را بر انتخاب و اختیار گذاشته است و راه ضلالت هم پیش روی انسان‌ها باز است و دین اجباری و آمیخته با اکراه از منظر الهی پسندیده نیست. بر همین اساس است که خداوند، پیامبرش را صرفاً انذاردهنده و ابلاغ‌کننده معرفی می‌کند، نه مسلط بر انسان‌ها یا مسئول ایمان آوردن تک انسان‌ها. با این اوصاف، آیاتی که به قتال امر می‌کنند، قطعاً به دنبال قتال با کافران و مشرکان، برای مسلمان کردن آنها نمی‌توانند باشند و این برداشت و تلقی که این آیات، امر الهی به شروع جنگ با هدف گسترش اسلام و زدودن شرک هستند، نمی‌تواند پذیرفتنی باشد؛ چراکه این برداشت، بدون توجه به سایر آیات مرتبط صورت گرفته است، در حالی که توجه به اصول نظری یادشده در بالا، که همگی با موضوع آیات قتال و جهاد مرتبط هستند، نشان می‌دهند که قرآن کریم چارچوبی را برای امور اعتقادی و اختیار در انتخاب آنها و راه نداشتن اکراه و اجبار در آنها، سامان می‌دهد و آن دسته از آیات الاحکام که به همین موضوعات مرتبط می‌شوند، نباید از این چارچوب کلی فراتر روند. نتیجه آنکه، آیات جهاد نمی‌تواند ناظر به مخیر کردن غیر اهل کتاب بین اسلام یا قتل باشد، کمااینکه نمی‌توان مقصود آنها را مخیر کردن اهل کتاب، میان اسلام، جزیه یا قتل دانست، چراکه این برداشت‌ها کاملاً در تعارض با اصول نظری مرتبط قرار می‌گیرند؛ اصول نظری‌ای که علاوه بر محکومات قرآنی، مورد تأیید عقل نیز هستند. چگونه می‌توان پذیرفت که قرآن به اصل «لا اکراه فی الدین» پردازد و اختیار انسان‌ها را در طی طریق هدایت یا ضلالت بر اساس «إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِذَا شَاكَرُوا وَإِنَّا كُفِّرُوا» تثبیت کند و برای پیامبر هم، مرز «إِنْ عَلَیْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ» را تعیین کند، آنگاه مسلمانان خود را موظف بدانند که به سوی کفار غیرکتابی بروند و آنها را ملزم به اسلام کنند، وگرنه شمشیر را به روی آنها بکشند؟ یا اینکه مسلمانان خود را موظف به مخیر کردن اهل کتاب، میان اسلام، جزیه یا قتل کنند؟ آیا این احکام در تعارض آشکار با محکومات قرآنی نیست؟

وجه رفع این تعارض هم البته آشکار است، چراکه پیش‌تر بیان شد که امر به «قتال»، هم ممکن است ناظر به ابتداء به جنگ باشد و هم ناظر به دفاع، و از توضیحات اخیر معلوم شد که این آیات نمی‌تواند ناظر به ابتداء به جنگ باشد و تنها می‌تواند ناظر به دفاع باشد. یعنی مسلمانان در آیات قرآن، به شروع جنگ مکلف نشده‌اند، بلکه به دفاع مکلف هستند و تشویق‌ها و تحریض‌های قرآنی به قتال، برای ایجاد انگیزه در کسانی است که حتی در مقام دفاع هم از میدان جنگ گریزان هستند. در این مقام دفاع، کاملاً منطقی است که مسلمانان در مواجهه با کفار غیرکتابی، ابتدا آنها را به اسلام دعوت کنند و بکوشند با ارشاد و هدایت کفار، مانع از جنگ شوند که کافران مهاجم به پا کرده‌اند. اگر این کافران مسلمان شدند، دیگر وجهی برای جنگ

باقی نمی‌ماند و خود به خود صلح برقرار می‌شود. اما اگر کافران مهاجم، حاضر به پذیرش راه هدایت و برقراری صلح نشدند و همچنان بر تهاجم خود اصرار ورزیدند، طبیعی است که مسلمانان موظف به دفاع از خود باشند؛ و نه فقط به حکم الهی، که به حکم عقل انسانی نیز این وظیفه را درک خواهند کرد. پس مخیر کردن کفار غیر کتابی، میان اسلام یا قتل، فقط وقتی با محکومات قرآنی سازگار است که در مقام دفاع مطرح شود، نه در مقام ابتداء به جنگ.

به همین ترتیب، مخیر کردن اهل کتاب میان اسلام، جزیه یا قتل هم در همین شرایط می‌تواند معنا بیابد، یعنی در شرایطی که اهل کتاب به اقدامی علیه مسلمانان دست زده باشند و مسلمانان در مقام دفاع، ابتدا راه هدایت - یعنی اسلام - را به ایشان عرضه کنند. اگر نپذیرفتند با آنها بجنگند تا آنها تسلیم شوند و دست از تهاجم بردارند و با دادن جزیه، پیمان صلحی میان ایشان و مسلمانان منعقد شود.

آیاتی هم که موضوع غلبه اسلام بر هر دین دیگری را مطرح می‌کنند، نمی‌توانند توجیه‌گر ابتداء به جنگ برای تفوق اسلام باشند، چون بر طبق اصولی که مطرح شد، زیربنا و پایه یک دین را اعتقادات آن دین شکل می‌دهد و سایر بخش‌های دین، وابسته به اصول دین است. بنابراین، صحبت از غلبه و تفوق در جایی معنا دارد که «عقاید» آن دین منتشر، گسترده و پذیرفته شوند، و چون عقیده را نمی‌توان به انسان‌ها تحمیل کرد، بلکه انسان‌ها باید خودشان تسلیم آن عقاید شوند و به درستی و حقانیت آنها بر اساس تأمل و تفکر پی ببرند، قتال و جهاد نمی‌تواند راهی منتج برای تحقق بخشیدن به غلبه اسلام بر سایر ادیان باشد، بلکه روش منطق و گفت‌وگو است که می‌تواند این تفوق را ایجاد کند. اصلی‌ترین نتیجه‌ای که از راه ابتداء به جهاد حاصل می‌شود، غلبه ظاهری مسلمانان بر غیرمسلمانان است. البته ممکن است از این طریق، کسانی هم با اسلام آشنا شوند و به اسلام بگروند، ولی مسلماً آن تفوق غایی که خداوند اراده فرموده است، با این روش نمی‌تواند حاصل شود.

تفوق واقعی یک دین، به قوت محتوای آن معطوف است و آن نقطه قوتی که مایه غلبه نهایی اسلام بر سایر ادیان می‌تواند باشد، عمق معارف الهی و تعالیم آسمانی این دین است، که ذاتاً برتر و عمیق‌تر از تعالیم ادیان پیشین هستند. لذا خمیرمایه اصلی این تفوق نه در جهاد ابتدایی مسلمانان، که در درون خود این معارف اسلامی نهفته است و برای بارور کردن این تفوق ذاتی، آنچه می‌تواند مؤثر باشد، آشکار کردن عمق و قوت این معارف است. این آشکار کردن، جز با منطق «حکمت» و «موعظه نیکو» و «جدال احسن» نمی‌تواند صورت بپذیرد و جنگ و عملیات نظامی با این عمق و قوت در معارف، سختی ندارد.

بررسی برخی از آیات جهاد

علاوه بر راه‌گشا بودن ملاحظه این اصول نظری در مطالعه آیات «جهاد» و در برداشت «جهاد دفاعی» از آیات مذکور، و نفی «جهاد ابتدایی»، با بررسی جزئیات و صدر و ذیل آیات جهاد نیز می‌توان به سهولت همین برداشت را از برخی از این آیات داشت. این بررسی روشن می‌کند که اولاً، هدف از این دستورها، گسترش اسلام و اجبار کفار به اسلام آوردن نبوده است؛ ثانیاً، این دستورهای قرآن صرفاً به موقعیت‌هایی برمی‌گردد که مسلمانان مورد تعرض کفار و مشرکان واقع شده‌اند و هرگز بر ترغیب به آغاز جنگ دلالت نمی‌کنند. یعنی مجوزی برای جهاد ابتدایی به شمار نمی‌آیند. از جمله در آیات ۱۹۰ تا ۱۹۳ سوره بقره، که امر به قتال مطرح شده، از مسلمانان خواسته می‌شود که اولاً، با کسی بجنگند که با ایشان سر جنگ دارد. مؤید این مطلب، علاوه بر آیه اول، این بخش از دومین آیه است که: «و از همان جایی که شما را بیرون راندند، آنان را بیرون برانید» (بقره: ۱۹۱). ثانیاً، تا هنگامی با او بجنگید که مشکل ایجادشده از طرف دشمن (فتنه) برطرف شود. روشن است که برطرف شدن مشکل لزوماً به معنای مسلمان شدن دشمن نیست، بلکه فروکش کردن درگیری هم می‌تواند از مصادیق رفع مشکل باشد. تفسیر «فتنه» به «شرک»، در این آیه و آیات مشابه، که در برخی تفاسیر مطرح شده، علاوه بر آنکه خلاف ظاهر است، هیچ مستند روایی قابل اتکایی ندارد. در آیه ۹۱ سوره نساء به مسلمانان دستور داده شده است که: «مشرکان را در هر کجا که یافتید، بکشید». اما این دستور فقط شامل گروه خاصی از مشرکان می‌شود - یعنی آنها که دست از سر مسلمانان برندارند و صلح را در رابطه با مسلمانان پیشه نکنند و از آسیب رساندن به مسلمانان باز نایستند - نه اینکه دستور به کشتن هر مشرکی باشد.

مراجعه به آیه پیشین در همین سوره، شفافیت بیشتری به دست می‌دهد. آیه قبل به صراحت بیان می‌کند که مسلمانان حق جنگیدن با مشرکان غیرمتجاوز را، که طالب صلح هستند، ندارند. این منع از جنگ، فقط بدان جهت است که گروه مقابل سر جنگ و ناسازگاری ندارد. بنابراین، حتی اگر این گروه بر شرک خودشان باقی بمانند، باز هم مسلمانان مجاز نیستند متعرض آنها شوند. معنای این سخن آن است که اولاً، این دو آیه از سوره نساء، فقط بر دفاع دلالت دارند و ثانیاً، شرک یا عدم شرک هرگز به عنوان انگیزه‌ای برای جنگ در دیدگاه قرآن مطرح نشده است.

شاید شدیدترین دستور قرآن به جنگ با مشرکان، در سوره نهم قرآن (توبه) آمده باشد. در این سوره، به مسلمانان دستور داده شده است مشرکان را در هر جا یافتند، بکشند و خداوند و پیامبر او اعلام می‌دارند که از آنها بیزارند و دیگر پیمان صلح با آنها معتبر نیست. از مطالعه این آیات چند نکته به دست می‌آید:

اولاً؛ علت دستور به جنگ با مشرکان، پیمان‌شکنی آنها و تعرضشان به مسلمانان با نقض پیمان صلح بوده است. چون در همین آیات بیان می‌شود که مسلمانان باید پیمان صلح خود را، با آن گروه از مشرکانی که پیمان صلح را نقض نکردند، حفظ کنند. یعنی این آیات، دفاع در برابر تجاوز صلح‌شکنان را توصیه می‌کنند، نه شروع جنگ را.

ثانیاً؛ هدف از این جنگ، مسلمان شدن مشرکان - یعنی یک هدف اعتقادی - نیست، بلکه تنها مقابله با تعرض آنهاست. به همین جهت، خداوند به پیامبر دستور می‌دهد که: «اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، پناهِش ده تا کلام خدا را بشنود سپس او را به مکان امنش برسان، چراکه آنان قومی نادان‌اند» (توبه: ۶). همچنین، اگر دستور به جنگ با مشرکان در این سوره به جهت شرک گروه مقابل بود، مشرکان پای‌بند به پیمان صلح مستثنا نمی‌شدند (توبه: ۴).

علاوه بر آیات مورد اشاره، آیات دیگری نیز در قرآن وجود دارد که مسلمانان را به جنگ دعوت می‌کند، اما همه آنها نیز زمینه‌ای دفاعی دارند، نه تهاجمی؛ همچنان که در آیات سابق چنین بود.

دلیلی که برخی عالمان مسلمان برای توجیه جهاد ابتدایی ذکر کرده‌اند - مثل دعوت به اسلام و زدودن شرک - هیچ مستند قابل دفاعی ندارد و فقط در حد یک استحسان عقلی است - که فاقد حجیت است - ضمن آنکه محکومات قرآنی بر اساس اصولی که در بالا توصیف شد، کاملاً با این انگیزه، یعنی دعوت مردم از راه جهاد و قتال، مخالفت دارد و هرگز خداوند در آیات قرآن، چنین وظیفه‌ای را به عهده پیامبر قرار نداده است. پس از آنکه کسی با منطق و گفت‌وگو، به راه درست دعوت شد، اما حرف حق را نپذیرفت، برای هدایت او وظیفه بیشتری بر عهده پیامبر و طبعاً بر عهده مسلمانان گذاشته نشده است: «أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا؛ اینان همان کسانی‌اند که خدا می‌داند چه در دل دارند. پس، از آنان روی برتاب، و [لی] پندشان ده، و با آنها سخنی رسا که در دلشان [مؤثر] افتد، بگوی» (نساء: ۶۳).

کسی که خودش خواهان رسیدن به سعادت اخروی نیست و از یاد خدا روی‌گردان است، باید به حال خود واگذاشته شود، نه اینکه با اجبار یا تهدید، ملزم به دینداری - البته فقط در ظاهر - گردد: «فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا؛ پس، از هر کس که از یاد ما روی برتافته و جز زندگی دنیا را خواستار نبوده است، روی برتاب» (نجم: ۲۹).

از مجموع این مباحث می‌توان چنین نتیجه گرفت:

۱. پیامبر اسلام هرگز جنگی را برای گسترش اسلام و توسعه حاکمیت خود آغاز نکرد و همه جنگ‌های زمان حیات ایشان به جهت مقابله با تهاجم و تعرض دشمنان بوده است.
۲. از منظر قرآن، عقیده و اجبار با هم سازگار نیستند.

۳. در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که مسلمانان را به جنگ با مشرکان و کافران امر می‌کند، اما با بررسی این آیات مشخص می‌شود که مقصود از این دستورها تنها تشویق مسلمانان به دفاع از خود در برابر تعرض و تهاجم دشمنان بوده است، نه مسلمان کردن کفار.

۴. هیچ یک از اهداف مقدسی که برای شروع جنگ در کلمات برخی عالمان دینی آمده است، پشتوانه قوی دینی و قابل انتساب به اسلام ندارد.

نتیجه‌گیری

چنان‌که پیش‌تر بیان شد، روش مطلوب قرآنی برای گسترش عقیدهٔ آسمانی، روش گفت‌وگو و منطق است، که به تعبیر قرآن کریم، در سه قالب حکمت، اندرز نیکو و جدال احسن، می‌تواند تحقق یابد (نحل: ۱۲۵).

همین دیدگاه را در سیرهٔ اهل‌بیت نیز می‌توان یافت، همچنان‌که وقتی یکی از خوارج به حضرت علی (ع) جسارتی کرد و مردم برای کشتن او برخاستند، امام فرمود: «آرام باشید، دشنام را دشنامی باید و یا بخشودن گناه شاید» (شریف الرضی، ۱۳۷۸: ۴۳۶).

این برخورد حضرت علی (ع)، در برابر سخن ناصواب دیگران، نشان از یک منظر دارد؛ منظر اندیشه در برابر اندیشه، اصولاً در برابر سخن و اندیشه جز با منطق و اندیشه نباید پاسخ گفت. اگر کسی در باب عقاید و بینش‌ها زبان منطق را نپذیرد، قطعاً زبان شمشیر را هم نخواهد پذیرفت، اگرچه ممکن است به ظاهر خود را متدین نشان دهد.

سیرهٔ پیامبر اکرم در دعوت قبایل و جوامع مختلف به دین اسلام نیز شاهدی بر همین مدعاست. آن حضرت با وجود آنکه در سال‌های آخر حیات مبارک خود توان نظامی کافی برای فتح سرزمین‌های مختلف و رساندن پیام اسلام به آن مناطق را داشت، هرگز به این روش متمسک نشد و مکرراً فرستاده‌هایی غیرنظامی را برای آشنا کردن مردمان با دین اسلام به سرزمین‌های ایشان اعزام می‌کرد یا نامه‌هایی را برای دعوت ایشان به اسلام می‌فرستاد.

از منظر تاریخی، نخستین جنگ‌های مسلمانان، که منجر به فتوحات اسلامی شد، از حدود شش ماه پس از رحلت پیامبر اکرم آغاز شد. در فاصلهٔ این چند ماه، قدرت نظامی مسلمانان تغییر محسوسی نکرده بود و بنابراین اگر پیامبر اکرم هم در زمان حیات خود می‌خواست مبادرت به فتح سرزمین‌ها، با نیروی نظامی کند، توان نظامی کافی را داشت، ولی هرگز چنین نکرد. حتی در زمان حیات ایشان، برخی تفرقه‌ها که پس از رحلت پیامبر ایجاد شد، میان مسلمانان دیده نمی‌شد و چه بسا مسلمانان یکپارچگی و آمادگی بیشتری را برای گسترش اسلام از راه شمشیر داشتند.

منابع

قرآن کریم.

- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۹۸). التوحید، قم: جامعه مدرسین، چاپ اول، ج ۱.
- ابن زهره حلبی، حمزه بن علی (۱۴۱۷). غنیة النزوع إلى علمی الأصول والفروع، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ اول.
- ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد (بی تا). النهاية فی غریب الحديث و الآثار، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ اول.
- اداک، صابر (۱۳۸۹). رحمت نبوی، خشونت جاهلی، تهران: کویر.
- تمیمی مغربی، نعمان بن محمد (۱۳۸۵). دعائم الاسلام، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ دوم.
- جصاص، احمد بن علی (۱۴۰۵). احکام القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۲). منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه، چاپ اول.
- حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳). قواعد الأحکام فی معرفة الحلال والحرام، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، چاپ اول.
- حلی، محمد بن ادریس (۱۴۱۰). السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، چاپ دوم.
- الخشن، حسین احمد (۱۳۹۱). اسلام و خشونت: نگاهی نو به پدیده تکفیر، ترجمه: موسی دانش، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ دوم.
- خویی، سید ابوالقاسم موسوی (۱۴۱۰). منهاج الصالحین، قم: نشر مدینه العلم، چاپ بیست و هشتم.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲). مفردات ألفاظ القرآن، لبنان - سوریه: دارالعلم - الدار الشامیه، چاپ اول.
- راوندی، قطب الدین (۱۴۰۵). فقه القرآن، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ دوم.
- سبزواری، سید عبد الأعلى (۱۴۱۳). مهذب الأحکام، قم: مؤسسه المنار - دفتر حضرت آیت الله سبزواری، چاپ چهارم.
- شریف الرضی، محمد بن حسین (۱۳۷۸). نهج البلاغه، ترجمه شهیدی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهاردهم.
- صادقی، مصطفی (۱۳۸۵). پیامبر و یهود حجاز، قم: بوستان کتاب.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷). المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، چاپ پنجم.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷). المبسوط فی فقه الامامیه، تهران: المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، چاپ سوم.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۰). النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی، بیروت: دار الکتاب العربی، چاپ دوم.

طلوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷). *الخلاف*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، چاپ اول.

عراقی، آقا ضیاءالدین؛ کزازی، علی (۱۴۱۴). *شرح تبصره المتعلمین*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، چاپ اول.

نبوی، رحمت (۱۳۸۹). *خسونت جاهلی*، تهران: کویر.

نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴). *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ هفتم.